



نسیم شمال  
و  
مسأله زن در نهضت مشروطه

سیروس میر

سال یازدهم، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۷۲

سیروس میر\*

نسیم شمال  
و  
مسأله زن در نهضت مشروطه

هدف این نوشتار نخست کوششی است برای بیشتر شناساندن یک چهره کمتر شناخته شده نهضت ترقی خواهی در ایران یعنی سید اشرف الدین قزوینی. معروف به کیلانی، مدیر و نویسنده روزنامه نسیم شمال که مقارن نهضت مشروطیت منتشر می شد. سید اشرف الدین از چهره های فعال جنبش مشروطه و نهضت ترقی خواهی است که سهمی بسزا در پیشبرد اهداف این نهضت داشته و با این حال اطلاعات در مورد وی محدود، مبهم و پراکنده مانده است.<sup>۱</sup> هدف دیگر و شاید مهمتر این نوشتار بررسی بُعد اجتماعی اشعار سید اشرف الدین است و بحثی پیرامون مسأله زن و بازتاب آن در این اشعار.

در تاریخ نگاری متداول هنگام بحث از مدافعان و منادیان حقوق زن در دوران مشروطه از نامدارانی چون میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا فتحعلی آخوند زاده، میرزا جهانگیرخان شیرازی، علامه علی اکبر دهخدا، ملکم خان، ایرج میرزا قاجار، میرزاده عشقی، اعتصام الملک، ابوالقاسم لاهوتی، عارف قزوینی، محمد تقی بهار، و نشریاتی مانند صورالسراپیل، ایران نو، ققنون (لندن)،

\* استاد علوم سیاسی و روابط بین المللی در دانشگاه تپل.

اختر (استانبول)، حبیب الدین (کلکته)، ثریا و پرویش (مصر)، و علانصوالدین (قفقاز) یاد می‌گردد، ولی نام اشرف الدین گیلانی و روزنامه پُر طرفدار وی نسیم شمال که در تهران منتشر می‌شد به بوقه فراموشی سپرده می‌شود. زبان اشرف الدین زبان توده مردم بود و تأثیر گفتارش در میان آنها زیاد. به نگارش زنده یاد سعید نفیسی:

هنگامی که روزنامه فروشان دوره گرد فریاد را سر می‌دادند و روزنامه او را اعلان می‌کردند راستی مردم هجوم می‌آوردند. زن و مرد، پیر و جوان، کودک و پیرنا، با سواد یا بی سواد، این روزنامه را دست بدست می‌گردانیدند. در قهوه‌خانه ها، در سرگذرها، در جاهائی که مردم گرد می‌آمدند، باسوادها برای بیسوادها می‌خواندند و مردم دور هم حلقه می‌زدند و روی خاک می‌نشستند و گوش می‌دادند.

بیهوده نیست که یحیی آزین پرر در اثر کلامیک شده خویش، از صبا تا فیضه اشرف الدین گیلانی را محبوب ترین و معروف ترین شاعر ملی عهد انقلاب مشروطیت می‌نامد. واقع اینست که اشعار و مضامین شاعران معروفی از قبیل ایرج میرزا قاجار، میرزاده عشقی، ملک الشعرا بهار، و حتی شاعری ملی مانند عارف یا تمام اشتهار و محبوبیت، بیشتر در محافل 'منورالفکران' و ذوقمندان افشار مرغه و متجدد مطرح بود تا در میان توده، یعنی همان «کسان گمنام و بی شکوه» که نازامتی نشان ندادند تا کار را در جنبش مشروطه از پیش بردند. برای شناختن علایق، معیارها، ارزش ها، امیال و آرمان های توده مردم و آنچه که آنها می‌خواستند و آن ها می‌پسندیدند، اشعار اشرف الدین منبع ارزشمندی است. نسیم شمال کلام این مردم بود که آن را از خود می‌دانست، درک می‌کرد و می‌پذیرفت. به دنبال انتشار شماره این نشریه، اشعار آن زبان به زبان نقل می‌گردید، بر دل ها می‌نشست، و مضامین آن به صورت امثال سائره در گفتگوی روزانه مردم به کار گرفته می‌شد. پیش از پرداختن به اشرف الدین و بازتاب مساله زن در اشعار وی، نگرشی سریع به نقش زن در جامعه سنتی ایران ضروری است.

#### زن در نگرش جامعه سنتی

در نگرش سنتی ملهم از عرف و دین، زن موجودی بود «ضعیف القلب» و «ضعیف العقل»، «درخرد ناتمام و درایمان ناقص». زن در کلیه شئون انسانی و

اجتماعی فروتر از مرد به شمار می‌آمد و می‌بایست تحت قیمومیت وی بسر برد. عبدالرحیم کلانتر ضرابی، مؤلف تاریخ تاشان در دوران قاجاری، در مورد روابط زن و شوهر چنین می‌نگارد: «سلوک زن با شوهر، به مقتضای سنت سنیه حضرت خاتم النبیین (ص) علی کل حال، تسلیم و تفریض صرف است، زیرا که خداوند در کلیه امور معاشیه و بعضی از احکام شرعی مردان را بر زنان لازم الاتباع و واجب الاطاعه مقرر فرموده.»

یکی از گویا ترین منابع در باره بینش مردسنت‌گرای دوران قاجار نسبت به زن ایرانی رساله تلخیص المصون است که توسط مؤلفی ناشناس گویا در اوایل دهه ۱۸۸۰ میلادی در تهران به چاپ رسیده. این رساله به قصد 'تادیب' و 'تربیت' 'طایفه نسوان' که «خدا و ائمه طاهرین فرموده اند که ناقص عقلند» نگارش یافته است. مؤلف، ضمن پاره ای مطالب و تذکرات کلی در باره نظافت و غیره، من جمله از زن می‌خواهد که در سلوک و رفتار «فناهی محض در اطاعت مرد باشد و چون و چرا نداشته باشد و آنچه بگوید اطاعت کند و فرمان برداری مرد را واجب داند. . . و اگر فی المثل دستش را گرفته و به آتش اندازد آتش را گلستان و باغ و بوستان بشمارد و تخلف از فرمان مرد بقدر یک نفس کشیدن جایز نداند.» زن بایست «ابتدا از سخنان تلخ نگوید» و «در کلام ابتدا از مردپیشی نگیرد و شکایت نکند.» او باید که «هرگز از مرد گله نکند، هر چند صد نامالایم از مرد ببیند.» و «هرگز قهر نکند هر چند صدمات کلی ببیند.» مؤلف در آداب نشست و برخاست می‌نویسد: «در وقت آمدن نزد شوهر و نشستن . . . جا را تنگ نکند و نزدیک مرد نشیند و در کمال ادب به دو زانو قدری دور نشسته اگر خسته شود برخیزد و بگردد.» بلند ترین فصل این رساله کوتاه فصل نهم است «در آداب خوانیدن»، که به قول نویسنده «عمده مطلب و این همه شرح و بسط در همین است.» در این فصل مؤلف به زنان نصیحت می‌کند: «حجالت و شرم توی رختخواب نامربوط است و باید در کمال بی‌شرمی حرکت نموده و شأن خانمی و بزرگی را از سر بیرون کرده و برکنار گذاشته و پیش خود تصور نکند که شأن من نیست این طور حرکت کنم.» دیگر اینکه «هر وقت یا شب یا روز یا بازی و صحبت مرد میل کرد از برای این کار حاضر باشد و هرگز نه' در این کار نیاورد که ندمت می‌بیند.» و بالاخره اینکه زن باید در همه حال و همه جای تسلیم بی چون و چرای شوهر باشد «اگر چه در سر مبال و زیر دالان باشد» چه «عمده مطلب در این قفره مقاربت است.» در چنین نگرشی شأن زن تا حد یک برده مطیع و متقاد تنزل می‌کند و

تبدیل می‌شود به «عورت» و «پردگی» که بایست در حصار اندرون بماند و روی بیوشاند؛ هیچ‌کس او را نبیند و پس از شنیدن و جز از برای حمام، و یا کار ضروری، پای از سرا برون نگذارد. به نوشته محمد عزالی در «مجموعه سعادت، فرمانبرداری به وقت خلوت...» و خود را پنهان داشتن از مردان و نهفتن خود را درخانه» از صفات یک زن خوب به شمار می‌آید.<sup>۲۳</sup> این نظر در طی سده‌ها چندان تغییر نیافته بود.

بر مبنای چنین تفکر و زمینه نظری بود که ایرانیان - و شرقیان مسلمان عموماً - در برخورد با تمدن مغرب زمین از اوایل سده نوزدهم به بعد نحوه معاشرت و تماس با النسبه آزاد زن و مرد را از اهم مسائل مورد اعجاب خویش می‌یافتند. گفتار ابوطالب خان، یا ابوطالب لندنی صاحب سفرنامه مسیو طلایی، در اینجا نمونه وار است. وی در توصیف یک مجلس رقص در انگلستان اوایل قرن نوزدهم می‌نویسد: «زنانشان نسبت به من چنان حرکات مبهج و شهوت انگیز کردند که من از بیم آنکه به وسوسه در نیفتم به گوشه ای گریختم». ناصرالدین شاه نیز در سفر اول خود به اروپا، از اینکه امپراتور آلمان یک زن بیش ندانست اظهار تعجب کرده و گفته بود: «عجب، امپراتور آلمان یک زن بیشتر ندارد، آن هم به این پیری!»<sup>۲۴</sup>

با این حال نباید جامعه ایران را در طول تاریخ یکسره از جنب و جوش و تکاپوی زنان تهی پنداشت. در همین دوران مورد نظر، شرکت فعال عده ای زن در نهضت بابی، جنبش تنباکو و بالاخره انقلاب مشروطه شاهدهی براین ادعاست.<sup>۲۵</sup> پاره ای ملاحظات در این جا ضروری است. عده ای از محققین جنبش بابی را از زمینه سازان اندیشه آزادی زن در ایران می‌دانند.<sup>۲۶</sup> علاوه بر وجود فاطمه (طاهره) قره العین در شمار رهبران و نظریه پردازان رده اول این نهضت، پاره ای گرایش‌ها مساوات گرایانه بین حقوق زن و مرد در عقاید بابیان، و همچنین شرکت فعالانه گروهی از زنان در این نهضت و به خصوص قیام زنجان (۱۸۵۰) که در آن زنی جنگاور موسوم به «زستنه» از سران به شمار می‌آید،<sup>۲۷</sup> این نظریه را موجه جلوه می‌دهد.

شخصیت برجسته و استثنائی قره العین نیز از بسیاری جهات قابل توجه است. علاوه بر قابلیت های فردی و نقش اساسی وی در نظریه پردازی و رهبری جنبش، اقدام جسورانه وی به حجاب از روی برداشتن در اجتماع دشت بدشت و به هنگام سخنرانی، باعث گردیده که وی را به عنوان «فردی که برای بار نخست زنجیر اسارت دیرینه زنان خاور زمین را از سر و دوش برداشت»<sup>۲۸</sup> بستانند و

«از زمره زنان آزاده و بزرگواری...» که در شتاب حرکت آزادی زن از قیود گذشته، نقشی به سزا داشته است»<sup>۲۹</sup> به شمار آورند و از پیشگامان برخوردار جدی با مسأله حجاب بشنامند. در اینکه حجاب از چهره افکندن قره العین در اجتماع مردان عملی منت شکنانه و از دید کلی مترقی محسوب می‌شود، شکی نیست. هم این و هم نقش فعال زنی مانند «زستنه» را می‌توان و باید به عنوان حرکات قهرمانانه فردی تلقی کرد و ارج نهاد؛ ولی نبایدستی آنها را به عنوان نمایاننده آگاهی زن در بعدی فراگیر و نمودار تحولی تاریخی درمناسبات اجتماع مرد سالار و نامرد. واقع اینست که به دنبال همین عمل قره العین، و دیگر حرکات سنت شکنانه وی از قبیل درکجاوه یا مردان نشستن و یا با مرد به حمام رفتن، خشم و انزجار بسیاری از پیروان معتقد و فعال نهضت برانگیخته شد، بطوریکه به نوشته حاجی میرزا جانی کاشانی مورخ معتقد بابی، «جمعی بیخود و گروهی با خرد و طائفه ای متحیر و قومی مجنون و فرقه یی فراری شدند»<sup>۳۰</sup>

به دنبال شنیدن خبر واقعه دشت بدشت ملاحسین بشرویه، جنگاور مؤمن و پاکباز بابی که عاقبت نیز جان بر سر نهضت نهاد، فریاد اعتراض برآورده بود که اگر من آن جا بودم مخالفان را با شمشیر سزا می‌دادم.<sup>۳۱</sup> به نقل دیگر، گفته بود: «باید اهل بدشت را حد زد»<sup>۳۲</sup> در مورد تأثیر واقعه دشت بدشت در میان مردم، مورخ بابی حاج میرزا جانی می‌نویسد: «خبر کیفیت بدشت، قدری راست و قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته و هرکجا که حضرات می‌رفتند، ایشان را به رسوائی هرچه تمامتر بیرون می‌کردند»<sup>۳۳</sup> پس از این واقعه بسیاری از جنبش بابی روی برگردانیدند. واکنش بابیان که چنین باشد، عکس العمل جامعه مسلمان، از مرد و زن، معلوم است و جای خود دارد.

به دنبال نهضت بابی، زمینه برای حضور فعال تر و شرکت گسترده تر زنان در خیزش تنباکو و از آن پس انقلاب مشروطه بیشتر فراهم بود. در جریان خیزش تنباکو، عده ای از زنان تهران به تظاهرات خیابانی پرداختند و با حرکات اعتراض آمیز خود هم شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه و هم زین‌المابدین نام امام جمعه را، که سعی در مهار جنبش داشتند، از پیش گریزانند. دامنه اعتراض حتی عده ای از زنان حرم شاهی را نیز در بر گرفت.<sup>۳۴</sup>

در انقلاب مشروطیت نیز حضور زنان چشمگیر است. علاوه بر شرکت فعال در پشت جبهه، عده ای زن حتی به دستجات مسلح فدائی پیوستند و در راه آرمان انقلاب جان باختند. از وجود چنین زنانی در اردوی متارخان در تبریز و همچنین در دستجات مجاهد پیرامون بیرم خان آگاهی داریم.<sup>۳۵</sup> نکته مهمی که

در این جا نیایستی از نظر دور داشت این است که شرکت در جنبش ها به خودی خود به معنی وجود عنصر خودآگاهی در میان زنان ایران و تلاش آنها برای آزادی زن نیست. مثلاً در همان خیزش تنباکو خطاب زنان تظاهر کننده در میدان ارک تهران به ناصرالدین شاه این بود که: «ای شاه باجی سیبلو، ای لچک بسره، ای لامذهب، ما ترا نمی خواهیم»<sup>۲۸</sup> این زنان، شاه را به قصد تحقیر زن خطاب می کردند؛ دوران، دوران شکل گیری آگاهی ملی است و زنان به مثابه بخشی از ملت در حال شدن در خیزش ها مشارکت دارند. مضافاً بر اینکه در خیزش تنباکو انگیزه مذهبی نیز در کار بوده است. با این حال از نقطه نظر نشر فکر آزادی زن آنچه که اهمیت دارد این است که شخصیت و عملکرد زنان برجسته ای از قبیل قرة العین و حضور فعال زنان در عرصه فعالیت ها و خیزش های اجتماعی، درهم شکننده ذهنیت مرد سالار حاکم بر جامعه، و ناقض اسطوره زن به مثابه وجودی «ضعیفه» و «ناقص العقل» است. از زبان ستارخان بشنوم که خطاب به یک زن ایرانی می گوید: «اینکه می گویند: شیر نر و ماده ندارد، هردو شیر است، راست گفته اند تو آن شیر زنی هستی که باید شیر مردان به بزرگواری و شهامت ذاتی تو افتخار کنند»<sup>۲۹</sup>

بدینسان شرکت زنان در جنبش ها از سویی، و آشنائی روز افزون ایرانیان با تمدن و فرهنگ اروپا از دیگر سویی، زمینه را برای تضمین فکر حقوق و آزادی زن مهیا ساخت.<sup>۳۰</sup> در سال های میانی آخرین دهه سده نوزدهم، رساله ای در ایران انتشار یافت به نام *معایب الرجال* که آشکارا در دفاع از حقوق زنان تدوین یافته بود. مؤلف این کتاب، زنی فرهیخته به نام بی بی خانم بود که مختصری از احوال خویش را به انضمام شرحی در مورد خانواده و اصل و نسب خود در آغاز رساله آورده است. در این رساله که در پاسخ تأهیب النسوان و قریب پانزده سال پس از انتشار آن نگارش یافته، بی بی خانم به نویسنده *تأهیب المدعی* «تربیت نسوان» هوشمندانه تذکر می دهد که: «نه هر مردی از هر زنی فزون تر است و نه هر زنی از هر مردی فروتر»<sup>۳۱</sup> و دیگر اینکه، «انواع و اقسام از خواص و عوام زن و مرد خوب و بد هردو می باشند. صفات حمیده و رذیله از همه قسم مشاهده می شود. اگر باید تربیت بشوند باید همه را بنمایند. و تربیت هم موقوف به تمام قوانین تمدن و تدبیر ملیّه و دولتیّه و شرعیّه و عرفیّه کشوریّه و لشکریّه می باشد»<sup>۳۲</sup> بجز رساله بی بی خانم، از خاطرات تاج السلطنه دختر ناصرالدینشاه نیز آگاهی داریم که نزدیک به سه دهه پس از رساله *معایب الرجال* و با دیدی در مجموع جانبدارانه نسبت به حقوق زن و ملهم از طرز فکر اروپائی نگارش یافته است.<sup>۳۳</sup>

با آغاز سده بیستم و اوج گیری نهضت مشروطه، مساله زن نیز انعکاس وسیع تری در افکار و آثار روشنفکران این دوران یافته است و از آن جمله در آثار سید اشرف الدین کیلانی.

### سید اشرف الدین کیلانی و روزنامه نسیم شمال

به نگارش زنده یاد سعید نفیسی:

[اشرف الدین کیلانی] از میان مردم بیرون آمد، با مردم نهست، در میان مردم لبر رفت و شاید هنوز در میان مردم باشد. این مرد نه وزیر شد، نه وکیل شد، نه رئیس اداره شد، نه پولی بهم زد، نه خانه ساخت، نه ملک خرید، نه مال کسی را با خود برد، نه خون کسی را به گردن گرفت. شاید روز ولادت او را کسی جشن گرفت و من فاهدم که در مرگ او ختم هم نگذاشتند.

اطلاعات در مورد زندگی اشرف الدین تقریباً منحصر است به مقاله کوتاهی که سعید نفیسی بیست و اندی سال بعد از مرگ او نگاشته و آنچه که خود اشرف الدین در شرح حال منظوم خویش آورده؛ نگارنده نیز در این وجیزه از همان ها بهره برده است.<sup>۳۴</sup>

اشرف الدین در قزوین به دنیا آمد، در شش ماهگی پدرش مرد، «در تیمی خانه اش را شیخ برد»<sup>۳۵</sup> دوران کودکی و نوجوانی را در فقر و عسرت سپری کرد، چندی را در عتبات گذراند، و سپس در بازگشت به ایران روزنامه *ضمیم شمال* را، که مندرجات آن را از مسطر اول تا آخر خود می نوشت، ابتدا در اوان مشروطیت در رشت، و سپس در تهران منتشر ساخت. او خود در فتح تهران توسط مشروطه خواهان همراه دسته محمد ولی خان تشکلیتی شرکت کرده بود. در تهران، ضلع شرقی مدرسه صدر در جلوخان مسجد شاه، در حجره ای کوچک و تاریک زندگی ساده ای داشت. در همان حجره هر روز و هر شب شعر می گفت و اشعار هر هفته را در مطبوعه کلیمیان، که از کوچکترین چاپخانه های آن روز تهران بود، چاپ می کرد و به دست مردم می داد. روزنامه اش را که در چهار صفحه کوچک به چاپ می رساند، در همان مطبوعه بین بچه های روزنامه فروش تقسیم می کرد که در منشی کم به فروش می رسید. پول خرده هائی را که بچه ها پس از فروش روزنامه برای سید می آوردند بی آنکه شماره کند در جیب بلند و گشاد قبای خود می ریخت. حساب و کتاب و دفتر و دستکی نداشت.

آزاده و آزاد وار بود. معاضدانش معدودی بیش نبودند که در همان کُنج مدرسه به دیدارش می‌رفتند. نفیسی بجز خود فقط از چهار کس دیگر نام می‌برد. من جمله سید ابوالقاسم ذره و سید عبدالحمید حسینی. این دو نفر از اعضای مؤسس و فعال حزب کمونیست ایران بودند و دوستی نزدیک این دو با اشرف گویای پاره ای همدلی هاست.<sup>۴۷</sup> هرچند اشرف خود به مبانی اسلام و آئین تشیع باور خالصانه داشت، ولی مسلمانان زمان خویش را نیز نیک می‌شناخت و از پس ماندگی تاریخیشان آگاه بود:

ای فرنگی اتقای و علم و صنعت مال تو  
عدل و قانون و مساوات و عدالت مال تو  
نقل‌مالم گیری و جنگ و جلاوت مال تو

حرص و بخل و کینه و بغض و عداوت مال ماست  
خواب راحت عیش و عشرت ناز و نعمت مال ماست

ای فرنگی از شما باد آن عبارات قشنگ  
افتتاح کارخانه اختراعات قشنگ  
با ادب تحریر کردن آن عبارات قشنگ

چهل بیجا شور و غوغا نفس و تهمت مال ماست  
خواب راحت عیش و عشرت ناز و نعمت مال ماست<sup>۴۸</sup>

بر شیخ مرتجع می‌تاخت:

تا کله شیخا منگک است تا در دل ما غبار و رنگ است  
تا پیر دلیل مست و منگ است تا رشته به دست این دهنگ است  
این قافله تا به حشر لنگ است<sup>۴۹</sup>

دانش و تمدن مغرب زمین را ارج می‌نهاد و جهل و خرافات رایج زمان را به سخره می‌گرفت:

باش خموش اشرفا مدرسه و کتاب چه  
بهر علم خارجه این همه آب و تاب چه  
هندسه و حساب چه صنعت و آکتساب چه

عیش چه عیش فقرا می‌شود و نمی‌شود

جای علوم خارجی نسخه کیمیا بخوان  
طامس بیدن جام بزین رمل پکش دما بخوان  
در عرض فراتسه پخسرب پخسربان بخوان  
امثله خوان از نضامی شود و نمی‌شود<sup>۵۰</sup>

و بالاخره در انتقاد از عقب ماندگی‌ها استوار و پی گیر بود:

نه از شیخ و نه از قاضی نه از آخوند با عنوان  
نه از رمال جادوگر نه از کف بین افسون خوان  
نه از تسخیر شیخ الجن نه از تقال پسرستان

نه از غول بیلبانی نه از جن گمیر می‌ترسم<sup>۵۱</sup>  
نه از کفتن نه از بستن نه از زنجیر می‌ترسم

روزنامه پُرآوازه هلا فصولدین در قفقاز نیز همین شیوه را در پیش گرفته بود و از عوامل تأثیرگذار بر اشرف به‌شمار می‌آمد. درباره این تأثیر و رابطه اشرف با این روزنامه سخنانی گفته‌اند. نخستین بار ملک الشعرا محمدتقی بهار اشرف را در این رابطه متهم به اخذ غیربجا و سرقت ادبی کرد:

احمدای سید اشرف خوب بود احمداً گفتن از او مطلوب بود<sup>۵۲</sup>  
شیوه اش مرغوب بود

سبک اشرف تازه بود وی بدل ایک پپ هپ نام بودش در بقل<sup>۵۳</sup>  
بود شعرش منتحل

یحیی آریز پور نیز در یک مقایسه تطبیقی دقیق نشان داده که پاره ای از اشعار اشرف در نسیم شمال ترجمه هائی است از بعضی شعرهای صابر که قبلاً در هلا فصولدین به چاپ رسیده بودند. وی اشعار اصیل اشرف را نیز تاحدی صابرا نه ارزیابی می‌کند و درباره اقتباس اشرف از هلا فصولدین می‌نویسد: «شرط امانت این بود که لا اقل یک بار در نسیم شمال اشاره کند که مضمون اشعار خود را از کدام منبع گرفته است.»<sup>۵۴</sup> دابوری سخته ای است، ولی ذکر چند نکته نیز در این جا ضروری است. نخست این که هلا فصولدین، در ایران روزنامه نا شناخته ای نمی‌بود. بنا به اذعان جلیل محمد قلی زاده مدیر و ناشر این روزنامه، نصف بیشتر خوانندگان هلا فصولدین در ایران بودند و بیش از پانزده

هزار نسخه از شماره‌های روزنامه در ایران فروخته می‌شد. از ایرانیان تا آن تاریخ (آوریل ۱۹۰۶) سیزده هزار و سیصد و نود نفر مشترک روزنامه بودند و بقیه نسخه‌های آن تک فروشی می‌شده است.<sup>۵۶</sup> بنا بر این، اشرف پاره ای مضامین را از روزنامه ای اخذ کرده - و در مواردی مضامین ترکی آن را به فارسی برگرداند - که در میان عده کثیری از ایرانیان آن زمان شناخته شده بوده است. اشرف همدلان کوشیده با به فارسی در آوردن آن مضامین آنها را میان هموطنان فارسی زبان خویش پراکند. ثانیاً، اشرف الدین در حنظل دو مورد به خلاصه‌الدهین قفقاز اشاره کرده است و در یک جا آن را "قدوة احرار"، و اشعارش را "لؤلؤ شهبوار" می‌خواند و خود را "پار وفادار" آن می‌نامد.<sup>۵۷</sup> ثالثاً، سید بی ادعای به قول نفیسی «جلنبر آسمان جل وارسته بی اعتنا به همه کس و همه چیز»<sup>۵۸</sup> می‌ماند اشرف که در حجره ای کنج مدرسه بسر می‌برد و نه در پی مال بود و نه جویای جاه، برای مردم خرده پای دره آشنائی می‌نوشت که مانند خودش دلبستگی به مضمون سخن داشتند نه ماخذ آن. این دلمشغولی روشنفکران محقق دوران ماست. این همه نیز به گواهی دیوان، بخش کوچکی از اشعار اشرف را شامل می‌شود. با این تفصیل نسبت انتحال به اشرف الدین اگر بی انصافانه نباشد، کم لطفی است. نسیم شمال با این کیفیت فریب بیست سال در ایران انتشار یافت.

سید اشرف الدین گیلانی دوران آخر حیات را در تیمارستان شهرنوه که آن زمان دارالمجانینش می‌خواندند، گذراند و در همانجا، پس از شصت و اندی سال زندگانی، در فروردین ۱۳۱۳، تنها و بی‌کس درگذشت. امروز، کور او نیز شناخته نیست.

### سید اشرف الدین و مسأله زن

مسأله زن از مسائل مورد توجه سید اشرف الدین است و در اشعار او حضوری برجسته دارد. سروری کلی بر دیوان وی سه جنبه این مسأله را در فکر و شعر اشرف می‌نمایاند: نكوهش پاره ای از عقاید و رسوم جامعه مرد سالار، تشویق زنان به تحصیل و کسب کمال، و سوم حجاب.

اشرف زن و مرد را در ذات آفرینش یکسان می‌داند و برای زنان حقوقی قائل است. در مثنوی "احوال زنان عرب" از قول پیغمبر اسلام می‌گوید:

گفت حکم الله این است ای کرام باید از زن ها نداشت احترام

این زنان خوشبوی چون ریحانه‌اند  
مرد و زن از مومنین و مومنات  
مرد و زن بر درگاه رب العزیز  
زن اگر موجود در عالم نبود  
دختران را دوست دارید از وفا  
هر که از خود دختر می‌راشاده کرد  
هر زنی دارد تقاضای حسری  
این زنان شمع و چراغ خانه‌اند  
هر دو ظاهر گشته‌اند از نور ذات  
هر دو مانند غلامند و کفیز  
در زمانه یک نفر آدم نبود  
صدقه ای وارد نیارید از جفا  
خانه خود در بهشت آباد کرد  
دختران هستند دارای حقوق<sup>۵۹</sup>

زنان همدم و شریک زندگی مردانند:

همدم آدم در این عالم زنست  
حاصل نسل بنی آدم زنست  
برامان زندگی محرم زنست  
مرد را همخوابه و همدم زنست<sup>۶۰</sup>

زن را در چهار چوب خانواده دارای حقوقی می‌داند و شوهران را وظایفی. او ده شرط را از شروط زن داری می‌شمارد:

گر ترا عقل می‌کند یاری  
اولاً درسست دار نسوان را  
ثانیاً بگنر از قسارت طلب  
رابعاً خوب نیست بازن جنگ  
خامساً احترام کن زن را  
سزنش خوب نیست ای مومن  
سادساً نعمتی که حق داده  
هر چه زن خواست از برای بگیر  
هفتمین رسم علم و تعلیم است  
هشتمین رفق کن مدارا کن  
نهمین کی دوامت زن تنها  
زن که خدایکمال و علم و ادب  
دهمین با سرور و با شادی  
هست ده شرط شرط زن داری  
حفظ کن رسم دین و ایمان را  
کز قساوت شده است عشرت طلب  
بر زنان عرصه را مفرماً تنگ  
بسا محبت تمام کن زن را  
چون که مرغوب نیست ای مومن  
کن برای عیال آماده  
گاه سنگک گهی لراش بگیر  
زن به شوهر ز علم تسلیم است  
با مدارا شو جای خود را کن  
عیش و عشرت کنی تو در صحرا  
هم پلو روز می‌خوری هم شب<sup>۶۱</sup>  
بسا زنت عیش کن به آزادی

با چنین دیدی از زن و حقوق او در چهارچوب خانواده است که اشرف با پاره‌ای رسوم و سنن متداول جامعه می‌تمیزد. در «فخریه یک پیر دولتمند» چند همسری و هومبازی مردان بی فرهنگ و همچنین تجدید فرآش پیران آزمند

را به سخره می‌گیرد:

گرچه من بپریم و خم گشته زبیری گمرم  
چار زن دارم و در فکر عیال دگمرم  
از جهان بی خبرم  
از جهان بی خبرم

مورتم زرد ردهاتم کج و چشمم چیکمی است  
لیک در مجلس عیش از همه سرخوب ترم  
ریشم از رنگ و حنا حنیفلی و براق است  
صاحب منصب و القاب و بدون هنرم  
چه نسیمی چه نسائی چه ماریف چه علوم  
می زند نام مدارس به جیگر نیشترم  
همدم دندمکی است  
از جهان بی خبرم  
من دماغم چاقست  
از جهان بی خبرم  
چه مدارس چه رسوم  
از جهان بی خبرم

و درخاتمه نتیجه می‌گیرد:

خضم چآن قفرا دشمن هر زنجبرم  
از جهان بی خبرم خاک عالم به سرم

همین مطلب را تحت عنوان 'حکایت'، این بار از دهان زنی می‌آورد:

شوهری دارم که نمود سالقه ریش سفیدش تا پر شالقه  
هرجا میره بچه ش به دنبالشه دو زن داره بازم دلش زن می خواد

هیچ نمی‌دونه که مشروطه چیست یا که جوانمرد وطن خواد کیست  
موشد و عسکری به حاجی زکیست دو زن داره بازم دلش زن می خواد

شعر و غزل می‌خونه شب تاسحر قرم کمر می‌خوره با نیشکر  
بالکه بگیرد صمدی را بیس دوزن داره بازم دلش زن می خواد  
مرد مقدس نزنند جفت و طلاق صاحب غیرت ندهد زن طلاق  
آخ که ایست احسنت پسر چلاق دوزن داره بازم دلش زن می خواد<sup>۶۶</sup>

بالاخره در شعر «یک زن بیشتر نباید گرفت» از تک همسری جانبرداری می‌کند و می‌گوید:

دوژن درخانه آوردن خلافت زنان را ازخود آوردن خلافت

بلی درعبد سابق بی پنهان دوزن می برده مردی به خان<sup>۶۵</sup>  
ولی امروز این عهد و زمانه زیک زن بیشتر بردن خلافت

بایست به این نکته نیز اشاره کرد که دید اشرف از زن دیدی انتزاعی نیست و دارای بُعد اجتماعی و طبقاتی نیز می‌باشد. در ترکیب بند «ویران» به تضادها در روابط اجتماعی اشارت دارد:

رمضان آمد و در سفره زارح نان نیست  
دوش دختر او پیرهن و تنیان نیست  
چگری نیست که خورن زغم دهقان نیست

ملت آنست که انصاف دراین ویران نیست

زن زارح شده سفترق گل تا به کمر  
کرده در مزرعه هر روز کمک با شوهر  
زن ارباب نشسته به سر بالاش زر

همه آنست که انصاف دراین ویران نیست

دختر زارح زحمتکش عریان و جوان  
زرد گردیده زگرند و گرفته پرقان  
با بزک دختر ارباب به گلزار روان

همه آنست که انصاف دراین ویران نیست<sup>۶۶</sup>

همچون بسیاری دیگر از روشنفکران هم عصرش، اشرف الدین، مشکلات دوران خویش، و متجمله گرفتاری های زنان را، ناشی از جهل و عقب ماندگی ذهنی می‌داند و چاره را در فراگرفتن علوم جدید می‌جوید. در تشویق زنان به تحصیل و ایمان به چاره جوئی علم، اشرف الدین با نظریه پردازان آزادی زن در آغاز عصر روشنگری باختر همصداست. آنان نیز رواج دانش ها و تحصیل را عمده ترین عامل تغییر و تحول اجتماعی می‌شمردند.<sup>۶۷</sup> اشرف هم برآن بود که «چیز علم ندارد مرض جهل علاجی»<sup>۶۸</sup> و دختران را تشویق به فراگرفتن علوم می‌کرد:

ای دختر من تا رمتی در پدنت هست

از محق و کتاب و طلب علم مکش دست  
وقتی که گل معرفت از لوح دلت ریست  
آن وقت طلای تو به تکمیل عیار است  
ای دختر من درس بخوان فصل بهار است

ای دختر من راه نجات تو بود علم  
فناهد به مقام درجات تو بود علم  
سرمایه ایقان و ثبات تو بود علم

علم است که رخنه‌ده چو ماه شب تار است  
ای دختر من درس بخوان فصل بهار است

در شعر «نصیحت یک خانم به دخترش» از زبان مادری می‌سرایید:

روز نشاط عالست      ای دختر که بیدار شو  
وقت بلوغ آدمست      ای دختر که بیدار شو

آندر اروپا سر بسر      در علم و تحصیل و هنر  
زن افشاست و اقدم است      ای دختر که بیدار شو  
نرموده نخر کاینات      علم از برای مؤمنات  
پار و رفیق و هدم است      ای دختر که بیدار شو

بحث انگیز ترین جنبه نظریات اشرف درباره زن، مسأله حجاب است که وی از آن جانب‌داری می‌کند. حتی با در نظر داشتن این نکته که مخاطبین وی توده‌های وسیع مردم در اوایل سده حاضر بوده‌اند، دفاع او از حجاب یا دیگر نظریاتش در مورد اخذ دانش ها و تمدن جدید ناسازگار بنظر می‌رسد. در این جا سید اشرف الدین مسلمان متشرعی می‌نماید و در «حجاب» می‌سراید:

با حجاب از جور بهتر می‌شود  
رو سفید روز محشر می‌شود  
شائمش زهرای اظهر می‌شود  
فستقش از حوض کوثر می‌شود

توی کوچه رو نمی‌گیری چرا

من حسابت از حریمت می‌کنم

برده‌هان خلق شریعت می‌کنم  
مادران رامن وصیت می‌کنم  
خواهران رامن نصیحت می‌کنم

توی کوچه رو نمی‌گیری چرا<sup>۷۱</sup>

و در «خواهران بخوانند»، مسأله «عفت» و «عصمت» را در رابطه با حجاب عنوان می‌کند و می‌گوید:

مادران را در دو روز عمر عفت لازم است  
دختران را در میان خلق عصمت لازم است  
عصمت و عفت از آداب مسلمانی شده  
بهر عصمت در شریعت حکم قرآنی شده  
آنهم از دستور احکامات ربانی شده

دختران را در میان خلق عصمت لازم است

.....

ممنی عصمت در این دنیا حجاب است و حیا  
عفت معرم ز ناسا حرم حجاب است و حیا  
زیقت روح بنی آدم حجاب است و حیا  
آنکه از دل می‌ریاید هم حجاب است و حیا

دختران را در میان کوچه عصمت لازم است<sup>۷۲</sup>

آری، اشرف «متشرع» است. انا این همان «مسلمان متشرعی» است که بزرگترین قدازه بند شریعت دوران یعنی شیخ فضل الله نوری را «دبنگ» می‌نامد و در دیگر جای، در مذمت رویارویی او و دسته او با مشروطه خواهان و وقایع میدان توپخانه می‌سراید:

شیخ عالیجه زیکسو دیگری از یک طرف      بهر ملت بسته صفت  
چار سبت توپخانه حرب گاه شیخناست      درد ایران بی دوست  
هیچ دانی تصدق‌الطرحی در این هنگامه چیست      یاری اسلام نیست  
مقصود اوساعت است و کیف و زنجیر طلاست      درد ایران بی دوست<sup>۷۳</sup>

در این جا با دو تعبیر از اسلام و شریعت رویرو هستیم. یکی تعبیر اشرف الدین که اساس جدید را مغایر اسلام نمی‌داند:



مشروطه نشانۀ ترقی است      مجلس هم خانه ترقی است  
 این شعله زیانۀ ترقی است      این شمع ترانه ترقی است  
 اسلام چسرا دچار ننگ است  
 این قافله تا به حشر لنگ است  
 مشروطه و مشورت خدۀ گفت      پیغمبر نیز برعلا گفت  
 حریت خلق را صلا گفت      افسوس که باز شیخنا گفت  
 مشروطه نمونه قرننگ است<sup>۷۶</sup>  
 این قافله تا به حشر لنگ است

علم و دانش اروپا را می ستایید و همان را برای ایران می خواهید:

از علم اروپا شده رخشنده چرخورشدید  
 پاریس شده باقی و پاینده چرخورشدید  
 لندن شده معلوم نمابنده چرخورشدید  
 ایران شود از علم درخشنده چرخورشدید

علم است که افروخته شمعل به شب تار<sup>۷۸</sup>  
 از عاقبت کار کسی نیست خیردار

تعبیر دیگر از اسلام، رواج رسوم و اساس جدید را با شریعت سازگار نمی دید  
 و آنها را باعث خلل در ارکان اسلام می دانست. در بارۀ «کلمۀ قبیحۀ آزادی»<sup>۷۹</sup>  
 لایحه می نوشت، و برای «حفظ بیضۀ اسلام از انحرافات که ملحدین و زنداقه  
 خد لیم الله اراده نموده اند»<sup>۸۰</sup> بیانیۀ صادر می کرد. اشرف این گونه ملایان را به  
 سخره می گیرد:

این شیخ عاجز شمع تلوار      شمع ترقی بر سر ندارد  
 این پیر کفتار کمتر ندارد      این خر مقدس یک خر ندارد  
 یا این خر لنگ کی طی شود راه

اشرف نیز خود از تعرض ملایان سنت گرا در امان نیست:

گر به ما آخوند پستان می ژند  
 اقتسرا بر اهل ایسان می ژند  
 تیر بر قلب مسلمان می ژند

صبر کن یا هر که این هم بگذرد<sup>۸۲</sup>

از سواره خرده گیری بر اشرف همین مواضع وی در قبال مسأله زنان بود؛ و این  
 خود در اشعار اشرف منعکس است:

مدرسه چه؟ علوم چه؟ مکتب دخترانه چه؟  
 این کسره زمین بود به شکل هندوانه چه؟  
 میسان روزناب این گفتگوی زنانه چه؟  
 پُر است روزنامه ات ز قول خاله و تنه

آهسته بیا آهسته برو که گریه شاخت نزنه

.....

مطالب نسیم را تمام تفسیر می کنی  
 منکر قول و جن مشر و گمراه تکفیری کنی  
 یقین بدان که ضمیر را زتیرس زنجیری کنی  
 برو به کنج مدرسه بخور توشان و آشکنه

آهسته بیا آهسته برو که گریه شاخت نزنه<sup>۸۲</sup>

و در جای دیگر به تعریض می گوید:

در همه جا ای نسیم، دم زعارف مزن  
 صحبت زاهد مکن، طعنه به عارف مزن<sup>۸۴</sup>  
 دست به نوط و نبات، بهر عارف مزن

تا نشود ازدحام، آی پارک الله به تو

.....

گاه به شعر و غزل، حامی زنها شدی  
 گاه به ضرب المثل، ورد زبان ها شدی  
 حیف که در تلک ری بیگس و تنها شدی

هست رفیقت عیلام، آی پارک الله به تو<sup>۸۵</sup>

در «زبان سرخ» از قول سنتگرایان خطاب به خود می سراید:

تو کپسلی که سخن از لبهاش و جامه کنی  
 هزار سخره بر خرقه و صمامه کنی

به شهر هر چه شود درج روزنامه کنسی  
از آن بتبریس که تاگه بیفتی از بنیاد

زبان سرخ سر سبز می دهد بر یاد

....

تورا که گفتم که برخلق ترجمان باشی  
به فکر شیعه در این آخرالزمان باشی  
همیشه حامی زنها و دختران باشی  
به روزنامه نمانی ز دختران اسفند

زبان سرخ سر سبز می دهد بر یاد

با این حال باید توجه داشت که سید اشرف معتقد به موازین اسلام و مردی شیعی است. اختلاف او با منتگرایان تضادی بینشی است نه عقیدتی؛ و چنین است که در قبال حمله ملایان و تهمت سنت پرستان در یک جامعه مذهبی، خود را موظف به دفاع از مبانی عقیدتی خویش می‌داند و براسلام پای می‌نشارد:

باز شده وقت سخن پروری

جعفریم جعفریم جعفری

آشید یالله الملی العظیم      درخط اسلام منم مستقیم  
شاهد عالم ورفات نسیم      هستم از آلائش تهمت بری

جعفریم جعفریم جعفری

مذهب اسلام بوددین من      محکم وعالیست قوانین من  
شاهد من درج مشامین من      نمره به نمره همه دعوتگری

جعفریم جعفریم جعفری

....

درصدد باوه صراحتی نیسم      طالب الفساق هرانی نیسم  
بابی و شبخی و بیانی نیسم      شیوه من صنعت من شاعری

جعفریم جعفریم جعفری

و در این حال و هواست که از 'عفت' و 'عصمت' و 'حجاب' سخن می‌گویند و همان‌گونه که رواج دانش‌ها و مناسبات نوین را با شریعت در تضاد نمی‌بینند، بیداری و حقوق زنان را نیز منافی اخلاق و رفتار اسلامی مورد قبول جامعه و خودش، نمی‌داند و خطاب به دختران می‌گوید:

یک چادری از هفت و ناموس به سرکن  
وانسگاه یرو مدرسه تحصیل هنر کن

تضاد بین ترویج علوم و موازین جدید از سوئی و قبول - یا تشویق زنان به قبول - پاره ای فئود برخاسته از مناسبات کهن، خاص تفکر اشرف نیست. حاج مخیرالسلطنه هدایت، اشراف زاده تحصیل کرده اروپا و لیبرال دوران مشروطیت نیز، با تکیه بر عرف و مذهب با برافزادن حجاب متعصبانه ضدیت می‌کرد.<sup>۸۹</sup> سلیمان میرزا اسکندری، که از پیشروترین رجال مشروطه و نماینده جناح دمکرات در این نهضت بشمار می‌آمد نیز برای حقوق زنان قائل به محدودیت‌های جدی بود.<sup>۹۰</sup> این کشاکش بین کهنه و نو، کهنه ای که از ماست و بدان تعلق خاطر داریم و نوینی که به اخذش متمایلیم، در افکار بسیاری از روشنفکران این دوران به درجات گوناگون متجلی است و منجر به نوعی تناقض و دوگانگی گردیده است. این ویژگی فکر دورانی است که پای در سنت و روی به اروپا دارد. سید اشرف الدین گیلانی نیز فرزند زمان خود بود. زیاد براو خرده نگیریم. این تناقض هنوز نیز با ماست.

#### پانویس‌ها:

۱. بهت اشرف الدین گیلانی به کوشش حسین نمینی انتشار یافته است و در مقدمه حاوی گفتارهایی در معرفی وی می‌باشد. روایات منشور و اطلاعات شد و نقیض مندرج در این گفتارها خودگواه دیگری است برکم شناخته بودن احوال شاعر. ن. ک. پ: حسین نمینی، چگونه سید اشرف الدین حسینی گیلانی - نسیم شمال، تهران، کتاب فرزان، ۱۳۶۳.
۲. برای یک نمونه اخیر ن. ک. پ. به نهمه هجوه، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۱، ویژه «زن در دوره قاجار و انقلاب مشروطه».
۳. زنده یاد سعید نفیسی از دوستان و معاصرین نزدیک اشرف الدین بود و اطلاعاتی که وی از احوال شخصی او به دست می‌دهد، قابل وثوق تر از نوشته‌جات دیگر است؛ و دیگران در نوشته‌های خود در این باره بیشتر به وی استناد کرده‌اند. ن. ک. پ: سعید نفیسی، سعید اشرف الدین گیلانی، درحسین نمینی، هفت، ص ۹.
۴. یحیی آرین پور، از صبا ۵، نهمه چ دوم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ پنجم، ۱۳۵۷، ص ۶۲.
۵. مورخ گرانقدر مشروطه، احمد کسروی می‌نویسد: «درجشلی مشروطه دو دسته با درمیان

داشتند؛ یکی وزیران و درباریان و مردان برجسته و بنام، و دیگری بازاریان و کسان گننام و بیشکرم. آن دسته کمتر یکی درستی نموده اند و این دسته کمتر یکی نادرستی نشان دادند. هرچه هست کارها را این دسته گننام و بیشکرم پیش بردند و تاریخ باید بنام اینان نوشته شود. ن. ک. به: احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۳۰، ص ۴.

۶. نگارنده برای بسیاری از اشکال متداول امروز از قبیل دخوابی نشوی رسوا هرننگ جماعت شوه یا «شتر درخواب بیند پنبه دانه» یا «عاشقم پول ندارم گوزه بده آب بیارم» یا «بیچاره چرا میرزا قلمم شدی امروز» یادبزرگ نمیز بهار میاد، خریزه یا خیاب میاده و بسیاری دیگر از این قبیل که در اشعار اشرف الدین آمده و امروزه بر زبان ها جاری است، مآخذ دیگری نیافتم. رزبه یاد دهخدا نیز در *مقتل و حکم ناسی از سرایند»* این اشکال نمی برد. اگر حدس نگارنده صائب باشد که این ها اول بار از خامه سید اشرف تراوش کرده و سپس بصورت اشکال صافتر وارد گفتگوی روزانه شده است، پی به برد توده ای اشعار وی می‌بریم. اگر هم چنین باشد که این ها از اشکال متداول بوده که در سروده های سید آمده، باز این اشعار نمونه ای موفق از « از زبان توده و برای توده سروده» به دست می‌دهد.

۷. از سخنان علی است در *تجربیه الهامه*: «ای مردم، زن ها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند، انا نعمان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض، و جهت نقصان خردشان آن است که گراهی در زن به جای گراهی یک مرد است، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آن ها نصف ارث مردان می باشد، پس از زن های بد پرهیز کنید، و از خوبانیشان پرهیز باشید، و در گفتار و کردار پسندیده از آن ها پیروی نکنید». ن. ک. به: *تجربیه الهامه*، ترجمه و شرح حاج سید علی نقی فیض الاسلام، بی جساب، بی تاریخ، صص ۱۷۹-۱۸۰.

۸. به نقل از مرتضی راوندی، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج سوم، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۳۶، ص ۷۳۵.

۹. برای چاپ اخیر این رساله ن. ک. به: حسن جواد، *سینه سرعشی*، و سپین شکری، *دو روزی زن و مرد در عصر جلالت دو رساله تذهب التیوان و مغلب الرجال*، سن خوزه، کانون پژوهش تاریخ زنان ایران و شرکت جهان، ۱۹۹۲.

۱۰. حسن جواد و دیگران، *همان*، ص ۳۳.

۱۱. همان، ص ۴۸.

۱۲. همان، ص ۴۳.

۱۳. همان، ص ۴۶.

۱۴. همان، ص ۴۵.

۱۵. همان، ص ۴۹.

۱۶. همان، ص ۵۳.

۱۷. همان، ص ۷۳.

۱۸. همان، ص ۷۸.

۱۹. همان، ص ۸۲.

۲۰. همان، صص ۸۱-۸۲.

۲۱. همان، ص ۸۱.

۲۲. کاترینو زنو، *میاج اروپایی که در عهد اوژن حسن به ایران آمده، درباره زنان می‌نویسد: «در میان آنان [ایرانیان] رسم و عادت بر این است که بانوان را کمی نبیند، و اگر دیده شوند این بدان ماند که در میان ما کسی زنا کرده باشد». ن. ک. به: مرتضی راوندی، همان، ص ۷۰۲.*

۲۳. مرتضی راوندی، *همان*، ص ۶۵۳.

۲۴. ن. ک. به: عبدالحسین زرین کوب، *قه شرفی*، قه هوی - هشتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۲۸۵.

۲۵. مرتضی راوندی، *همان*، ص ۷۷۵.

۲۶. برای اطلاع بیشتر در مورد شرکت زنان در جنبش های دوران ترقی‌خواهی، ن. ک. به: عبدالحسین ناهید، *زنان ایران در جنبش مشروطه*، آلمان، انتشارات نوید، ۱۹۸۹.

۲۷. از جمله ن. ک. به: زانت آتاری (پیرنظر)، *تأملی در تفکر اجتماعی-سیاسی زنان در انقلاب مشروطه*، در *فیه هجوه*، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱.

۲۸. عبدالحسین ناهید، *همان*، صص ۱۱-۱۲.

۲۹. برای یک گزارش تفصیلی و تحلیلی از نهضت بابی ن. ک. به:

Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal: the Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850*, Ithaca, Cornell University Press, 1989.

۳۰. ابوالقاسم - افغان، *چهار رساله تحقیری درباره طایفه قرة العین دارمشتات (آلمان)*، انتشارات انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ، ۱۹۹۱، ص ۵.

۳۱. همین الدین محرابی، *قوة العین شماره آزادیخواه و ملی ایران*، کلن (آلمان)، نشر رویش، ۱۹۸۹، ص ۱۰.

۳۲. محمد رضا فتاهی، *ولایت جنبش قرون وسطایی در ایران فوجالی*، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۳۶، ص ۱۶۶.

۳۳. ن. ک. به: Abbas Amanat, op. cit, p. 328.

۳۴. محمد رضا فتاهی، *همان*، ص ۱۴۷.

۳۵. همانجا.

۳۶. عبدالحسین ناهید، *همان*، صص ۳۲-۳۶.

۳۷. همان، صص ۸۴-۹۲.

۳۸. همان، ص ۳۲.

۳۹. خطاب سفارخان به همسر فیات نظام در *فروزن*؛ ن. ک. به: اسماعیل امیرخیزی، *قدم آذربایجان و سوادکوه*، بی جا، کتابفروشی تهران، چاپ دوم ۱۳۳۶، ص ۵۴۹.

۴۰. در غرب نیز اندیشه آزادی زن در خلال انقلاب های آمریکا و فرانسه و هنگام با تحولات انقلابی پیروده شده بود. برای اطلاعات بیشتر ن. ک. به:

Josephine Donovan, *Feminist Theory: The Intellectual Tradition of American Feminism*, New York, Continuum, 1992, Chap. 1.

۴۱. حسن جرادی و دیگران، همان، ص ۱۱۵.
۴۲. همان، ص ۱۷۲.
۴۳. برای اطلاع بیشتر ن. ک. به: منصوره اتحادیه (نظام مافی) و همپروس سمندونیان، *خاطرات تاج هفتکده*، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
۴۴. معیند نفیسی، همان، ص ۷.
۴۵. مقاله معیند نفیسی نخستین بار در مجله *مه* و *سپهر* در شهریور ۱۳۳۴ به چاپ رسید و همان است که در پانویس شماره ۳ ذکر آن آمده. برای شرح حال منظوم اشرف ن. ک. به: حسین نیایی، همان، صص ۲۰۷-۲۱۰.
۴۶. رفت باهم عبوی جنات الفعیم من شدم شش ماهه درقزوین یتیم دریکیمی خانام را شیخ پرد زاهدان پس خانه‌ها را خورده‌اند هستی بیچاره‌ها را برده‌اند حسین نیایی، همان، ص ۲۰۷.
۴۷. حسابی وژره هر دو بعدها به شوروی رفتند و در آن جا، بنا به مشهور، شعری تصنیف‌های استالینی گردیدند.
۴۸. حسین نیایی، همان، ص ۲۹۹.
۴۹. همان، ص ۱۷۷.
۵۰. همان، ص ۱۸۱.
۵۱. همان، ص ۱۶۶.
۵۲. احمد: شعر عامیان و عامه قلم.
۵۳. *عقب‌پا نامه یا هوب هوب نامه* مجموعه اشعار ترکی میرزا علی اکبر صابری (۱۹۱۱-۱۸۶۲) شاعر قفقازی است که در سال‌های مقارن انقلاب مشروطیت در روزنامه *ملاصدرا* در چاپ می‌رسید. از این اشعار ترجمه بسیار خوب و سلیسی به شعر فارسی از احمد شمائی در دست است. ن. ک. به: م. ع. صابری، *هوب هوب نامه*، به ترجمه احمد شمائی، باکو، نشریات دولتی آذربایجان، ۱۹۸۸.
۵۴. محمدرضاکی بهار *ملک انشمارا*، *هوب هوب*، جلد دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ص ۲۲۹.
۵۵. یحیی آریون پور، *از صبا تا هوبه*، جلد دوم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ پنجم، ۱۳۵۷، ص ۶۵.
۵۶. به نقل از: محمد سرداری نیا، *ملاصدرا* در *هوب هوب*، تبریز، سازمان چاپ و نشر هادی به تاریخ، ص ۵۳.
۵۷. برای این شعر با عنوان *عقاب و خطاب* به *ملاصدرا* در *تفلیس*، ن. ک. به: حسین نیایی، همان، صص ۲۱۴-۲۱۸. برای شعر دیگر تحت عنوان *هوب هوب* *ملاصدرا* در *تفلیس*، ن. ک. به: همان، صص ۲۹۲-۲۹۴.

۵۸. معیند نفیسی، همان، ص ۹.
۵۹. حسین نیایی، همان، ص ۴۹۱.
۶۰. همان، ص ۳۷۴.
۶۱. در اصل دیوان چنین است و بعد از «ثانیاً» «رایعاً» آمده و بیانی در باره «ثالثاً» وجود ندارد.
۶۲. همان، صص ۷۶۳-۷۶۴.
۶۳. همان، صص ۲۷۹-۲۸۱.
۶۴. همان، ص ۳۸۶.
۶۵. همان، ص ۲۸۷.
۶۶. همان، ص ۲۳۱.
۶۷. برای اطلاع بیشتر ن. ک. به: Josephine Donovan, op. cit., p.8.
۶۸. حسین نیایی، همان، ص ۳۱۰.
۶۹. همان، صص ۳۱۰-۳۱۱.
۷۰. همان، ص ۵۱۳.
۷۱. همان، صص ۷۶۹-۷۷۰.
۷۲. همان، صص ۷۶۷-۷۶۸.
۷۳. همان، ص ۱۷۷.
۷۴. در مورد وقایع میدان ترخان و برای دیدن نقادانه نسبت به شیخ فضل الله نوری، ن. ک. به: احمد کسروی، همان، صص ۵۰۵-۵۱۶. برای بحثی به طرفداری از شیخ فضل الله ن. ک. به: مهدی انصاری، *شیخ فضل الله نوری و مشروطیت*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۷۵. حسین نیایی، همان، ص ۲۷۵.
۷۶. اشاره به موضع شیخ فضل الله نوری؟ ن. ک. به: مهدی انصاری، همان.
۷۷. حسین نیایی، همان، صص ۱۷۷-۱۷۸.
۷۸. همان، صص ۶۰۲-۶۰۳.
۷۹. در این مورد ن. ک. به: فریدون آدمیت، *اندیشه نوری و حکومت قاجار*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، صص ۱۵۹-۱۶۰.
۸۰. ن. ک. به: سند اول در سده انصاری، همان (سند استناد شماره ندارد). برای تحلیلی جالب از تطبیق مشروطه با احکام فریعت ن. ک. به: فریدون آدمیت، *اندیشه نوری تحت مشروطیت ایران*، سروکده، کانون کتاب ایران، چاپ دوم ۱۹۸۵، بخش‌های نهم و دهم.
۸۱. حسین نیایی، همان، ص ۳۳۵.
۸۲. همان، ص ۴۷۶.
۸۳. همان، ص ۱۷۳.
۸۴. «نور» *لسکناس* (پول کاغذی) است و *منات* پول متداول روسیه.
۸۵. حسین نیایی، همان، صص ۳۲۵-۳۲۶.

۸۶. هفت، صص ۲۸۹-۲۹۱.

۸۷. هفت، صص ۵۰۹-۵۱۰.

۸۸. هفت، ص ۳۰۹.

۸۹. ن. ک. به: مهدیقلی هدایت، *غصوات و خطوات*، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ

دوم، ۱۳۳۴، صص ۴۰۵-۴۰۸.

۹۰. پس از تأسیس حزب توده ایران در سپر ماه ۱۳۲۰ سلیمان میرزا اسکندری از جانب

هیئت مؤسسان به رهبری این حزب برگزیده شد. کیانوری می‌گوید: سلیمان میرزا با عضویت زنان

در حزب [توده] مخالف بود و به این جهت زنان تنها بعد از مرگ او توانستند عضو حزب شوند.

ن. ک. به: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، *خطوات نورا*، تهران، انتشارات اطلاعات،

۱۳۷۱، ص ۸۰. احسان طبری نیز در این باره می‌نماید: سلیمان میرزا اسکندری . . . مسلمان

معتقد و مراعاتی سوازیق عبادت بود و به همین جهت با شرکت زنان در حزب شدیداً مخالفت

داشت. ن. ک. به: احسان طبری، *تازه*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷، ص ۴۵.